

## جواز یا منع تخفیف در مجازات جرم انتقال مال غیر

منصور رحمدل\*

### مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۹۲۰۹۹۷۰۲۷۰۱۰۰۵۸

تاریخ صدور رأی: ۹۳/۴/۲۳

شاکی: ح.ب.

متشاکی: ر.ب.

اتهام: انتقال مال غیر

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی ملارد

### ۱. وقایع پرونده:

در پرونده‌ای، شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی ملارد متهم را به اتهام انتقال مال غیر مستنداً به ماده ۱ قانون تشدید مجازات ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب سال ۶۷ به یک سال حبس و ۷۵۰/۰۰۰ ریال جزای نقدی معادل مال مأخوذ و رد مال به میزان مزبور محکوم کرده است. محکوم‌علیه از حکم، تجدیدنظرخواهی کرده و شعبه ۵۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به استدلال آنکه از نظر این دادگاه «مراد از مرتکب مذکور در ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مباشر جرم کلاهبرداری است و تعمیم آن به مرتکبین جرایمی که در حکم کلاهبرداری می‌باشد در واقع، تفسیر موسع قوانین جزایی است، بنابراین ممنوعیت مذکور در تبصره ۱ ماده ۱ قانون مرقوم شامل جرایم در حکم کلاهبرداری نمی‌گردد و جرم در حکم کلاهبرداری (فروش

\* عضو هیأت علمی دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

m\_rahmdel@yahoo.com

مال غیر) در صورت وجود جهات و کیفیات مخففه دادگاه می‌تواند مجازات حبس را به کمتر از ۱ سال و یا نوع دیگری که مناسب‌تر باشد تقلیل یا تخفیف دهد و این تفسیر، موافق با اصول قضایی است. از این‌رو با عنایت به تحصیل رضایت شاکی خصوصی وی و فقدان پیشینه محکومیت کیفری تجدیدنظرخواه و سن او، همچنین آثار و عواقب کیفر زندان با اجازه حاصل از تبصره ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و رعایت بند ۱ و ۵ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی یک سال حبس مقرر در دادنامه بدوی به پرداخت پنج میلیون ریال جزای نقدی به نفع صندوق دولت با احتساب ایام بازداشت قبلی، تبدیل و تخفیف داده می‌شود. با رضایت شاکی، موضوع رد مال منتفی می‌باشد.

### ۲. نقد و بررسی:

با توجه به وقایع پرونده، نقد و بررسی پرونده تحت نکات ذیل ارائه می‌گردد:

۱. رأی در زمان حاکمیت قانون مجازات اسلامی سال ۷۰ صادر شده است که قانونگذار اساساً تبدیل حبس به جزای نقدی را تجویز کرده بود ولی در ماده ۳۷ قانون مجازات اسلامی سال ۹۲ اساساً تبدیل حبس به جزای نقدی ممنوع اعلام شده است و جز در موارد مقرر در باب جایگزین‌های حبس اساساً تبدیل حبس به جزای نقدی ممنوع اعلام شده است.
۲. این بحث از حکم تبصره ۱ ماده ۱ قانون تشدید مجازات ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری (مصوب سال ۶۷) ناشی شده است که مقرر داشته «در کلیه موارد مذکور در این ماده در صورت وجود جهات و کیفیات مخففه دادگاه می‌تواند با اعمال ضوابط مربوط به تخفیف، مجازات مرتکب را فقط تا حداقل مجازات مقرر در این ماده (حبس) و انفصال ابد از خدمات دولتی تقلیل دهد ولی نمی‌تواند به تعلیق اجرای کیفر حکم دهد». تبصره ماده ۲ و تبصره ۶ ماده ۵ قانون مذکور حکم تبصره ۱ ماده ۱ را در مورد جرم تحصیل مال از طریق نامشروع و اختلاس نیز جاری دانسته‌اند.
۳. طبق رأی وحدت‌رویه شماره ۵۲-۱۱۰۱-۱۳۶۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور چون شیوع جرم کلاهبرداری موضوع ماده ۱۱۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) در ارتباط با حقوق عمومی و نظم و امنیت جامعه و آسایش عامه دارای چنان اثر عمیق نامطلوب و فزاینده‌ای است که ایجاب می‌نماید (چه شاکیان یا مدعیان خصوصی

درخواست تعقیب و اقامه دعوی کرده باشند چه نکرده باشند) دادستان، مرتکبین آن را تعقیب و به کیفر برساند و این امر مستلزم آن است که تعقیب و مجازات مرتکبین چنین جرمی صرفاً مبتنی بر تقاضای صاحبان حق یا قائم‌مقام قانونی آنان نباشد تا با استرداد شکایت و دعوی از طرف آنان تعقیب کیفری و مجازات موقوف گردد و قوانین و مقررات کیفری مربوطه هم منافاتی با این امر ندارد. فلذا محکومین این جرم که از جمله جرایم غیرقابل گذشت به‌شمار می‌آید می‌توانند با اجازه ماده ۲۵ قانون «صلاح» پاره‌ای از قوانین دادگستری (مصوب مرداد ماه ۵۶) مستنداً به استرداد شکایت و دعوی از طرف شاکیان و مدعیان خصوصی از دادگاهی که حکم قطعی را صادر کرده درخواست کنند دادگاه در میزان مجازات آنان تجدیدنظر نموده و در صورت اقتضاء، کیفر آنان را در حدود قانون تخفیف دهد. بنابراین، رأی شعبه ۱۹۳ دادگاه‌های کیفری ۲ تهران - که ملاً متضمن این معناست - موافق موازین، تشخیص می‌گردد. این رأی بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه‌شده به آیین دادرسی کیفری (مصوب مرداد ماه ۳۷) در موارد مشابه برای دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

۴. طبق رأی وحدت‌رویه شماره ۶۲۸-۱۳۷۷/۶/۳۱- هیأت عمومی دیوان عالی کشور «نظر به اینکه کیفر حبس مقرر در ماده یک قانون تشدید مجازات ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری (مصوب ۱۳۶۷) مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی حداقل یک سال و حداکثر ۷ سال تعیین شده و به‌موجب تبصره یک ماده مرقوم، در صورت وجود علل و کیفیات مخففه، دادگاه‌ها مجازند میزان حبس را تا حداقل مدت مقرر تخفیف دهند، تمسک به ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مجلس شورای اسلامی و تعیین حبس کمتر از حد مقرر در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی مغایر با موازین قانونی است، علی‌هذا رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر مرکز استان تهران که مطابق با این نظر می‌باشد، به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صحیح و موجه تشخیص و تأیید می‌شود. این رأی به استناد ماده ۳ از مواد اضافه‌شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب تیرماه ۱۳۳۷ برای دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است».

۵. طبق ماده ۱ قانون راجع به اشخاصی که مال غیر را انتقال می‌دهند و یا تملک می‌کنند و مجازات آنها مصوب دوم جوزای ۱۳۰۲ با اصلاحات بعدی «اگر کسی اقرار نمود و یا محقق شد که مال شخص ثالثی را بدون مجوز قانونی به

نحوی از انحاء عیناً یا منفعتاً نقل به غیر نموده و به تصرف او داده است توقیف و حبس خواهد شد تا اینکه عین و یا عوض مال و همچنین خسارات وارده بر مالک و مشتری را رد نماید» و طبق ماده ۳ قانون مزبور درمورد ماده فوق، مزور جزائماً تعقیب و به مجازاتی که کمتر از یک سال حبس نباشد محکوم خواهد شد.

۶. طبق ماده ۱ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر، مصوب پنجم و هشتم فروردین ۱۳۰۸ «کسی که مال غیر را با علم به اینکه مال غیر است به نحوی از انحاء، عیناً یا منفعتاً بدون مجوز قانونی به دیگری منتقل کند کلاهبردار، محسوب و مطابق ماده ۲۳۸ قانون مجازات عمومی محکوم می‌شود». در حال حاضر ماده ۱ قانون تشدید مجازات ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری جایگزین ماده ۲۳۸ قانون مجازات عمومی شده است.

۷. طبق ماده ۱ قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیر، تبانی می‌نمایند مصوب سوم مرداد ماه ۱۳۰۷ «هرگاه اشخاصی با یکدیگر تبانی کرده و برای بردن مالی که متعلق به غیر است بر همدیگر اقامه دعوی نمایند این اقدام آنها جزء تشبث به وسایل متقلبانه برای بردن مال دیگری که به‌موجب ماده ۲۳۸ قانون مجازات عمومی پیش‌بینی شده است، محسوب و به مجازات مندرج در ماده مزبور محکوم خواهند شد».

۸. نمونه‌هایی از احکام فوق را می‌توان در مواد ۲۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۴ و ۱۱۵ قانون ثبت اسناد و املاک نیز وجود دارد. به نظر می‌رسد در این مورد باید سه نوع قانونگذاری را مورد توجه قرار داد:

الف) قانونگذار عملی را به اعتبار ماهیت آن، کلاهبرداری تلقی می‌کند. ماهیت عمل در کلاهبرداری عبارت است از توسل به وسایل متقلبانه و بردن مال غیر. بنابراین، کسی که با توسل به وسایل متقلبانه، مال غیر را ببرد کلاهبردار محسوب می‌شود.

ب) قانونگذار عملی را در حکم کلاهبرداری قرار می‌دهد. در این‌گونه موارد، عمل، ماهیتاً کلاهبرداری نیست ولی به لحاظ شدت جرم و نیز شباهتی که عمل مزبور با کلاهبرداری دارد قانونگذار، آن را در حکم کلاهبرداری می‌داند.

ج) قانونگذار برای عملی، مجازات کلاهبرداری را تعیین می‌کند. به‌طور مثال، در ماده ۱۱۴ قانون ثبت اسناد و املاک مقرر شده «درمورد مواد ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،

۱۰۸ و ۱۰۹ (به استثنای مورد مذکور در بند ب ماده ۱۰۸) مجرم علاوه بر مجازات مقرر برای جرم کلاهبرداری ...».

به نظر می‌رسد باید بین حالت دوم و سوم قائل به تفصیل شد. «تفصیل» عبارت از این است که نظر قانونگذار بر آن است که در حالت دوم تمام آثار و احکام مترتب بر عنوان اصلی، بر عنوان ثانوی نیز مترتب شوند. به عبارت دیگر، به لحاظ تفاوت ماهیت میان دو عمل قانونگذار نگفته است انتقال‌دهنده مال غیر، کلاهبردار است ولی واقع امر آن است که چنین عملی هم‌خانواده کلاهبرداری است، چون کسی که با صحنه‌سازی در مقابل انتقال‌گیرنده به نوعی خود را مالک جلوه می‌دهد و خریدار با این تصور که فروشنده، مالک مال است آن را خریداری می‌کند. درواقع، فروشنده با توسل به وسایل متقلبانه، مال وی را برده است، ولی قانونگذار آن را تحت عنوان جرم خاصی مورد توجه قرار داده است. هدف قانونگذار آن است که چنین شخصی مشمول همان تزییقات و محدودیت‌هایی شود که کلاهبردار می‌شود؛ یعنی تمام احکام کلاهبرداری بر چنین موردی نیز مترتب خواهد بود و از جمله این احکام حکم مندرج در تبصره یک ماده ۱ قانون تشدید مجازات ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری است، ولی در حالت سوم، قانونگذار، عملی را در حکم عمل دیگر قرار نمی‌دهد بلکه تنها مجازات عمل دوم (فرعی) را به مجازات عمل اول (اصلی) حواله می‌دهد. با این کیفیت به نظر می‌رسد رأی دادگاه تجدیدنظر با اشکال مواجه است.

دادگاه تجدیدنظر در توجیه رأی خود به اصول قضایی اشاره نموده است که احتمالاً منظور آن، تفسیر قانون جزایی به نفع متهم بوده است. اگر استنباط نگارنده در خصوص عبارت «اصول قضایی» مدنظر دادگاه تجدیدنظر درست باشد باید گفت اصول قضایی در تفسیر قانون جزایی دارای مراتبی است.

«در قوانین ماهوی نوعاً از سه نوع تفسیر سخن گفته می‌شود. در درجه اول، تفسیر به‌منظور احراز نظر مقنن قرار دارد که بر تمام انواع تفاسیر دیگر اولویت دارد، چون قاضی، مکلف به اجرای نظر قانونگذار است ولو آنکه به ضرر متهم باشد، چون آنچه که اهمیت دارد منظور قانونگذار است؛ دوم، تفسیر مضیق است که به معنی برداشت صحیح از قانون و دریافتن معنی صحیح قانون کیفری است؛ سوم،

تفسیر به نفع متهم»<sup>۱</sup> در قوانین شکلی نیز به‌منظور احراز نظر مقنن باید اولویت را به تفسیر داد، اما در قسمت دوم برخلاف قوانین ماهوی باید تفسیر موسع کرد. دلیل این نوع تفسیر در قوانین شکلی آن، مفروض بودن آن بر اینکه «منظور از تصویب آنها اجرای بهتر عدالت است»<sup>۲</sup>.

### الف) تفسیر به‌منظور احراز نظر مقنن

آنچه که قانونگذار در جستجوی آن است در قالب قانون، تجلی می‌یابد. تصویب قانون، توأم با فرایندی است که نیاز اجتماعی یا اقتصادی یا فرهنگی یا فنی و ... موجب تصویب قانون شده است. آنچه از آن به فلسفه وضع قانون یاد می‌شود می‌تواند در تبیین منظور قانونگذار نقش کلیدی داشته باشد. نظر قانونگذار هرچه که باشد (ولو به ضرر متهم)، بر همه نظرات و تفاسیر دیگر ارجحیت دارد، چون قرار نیست قانون همیشه به نحوی تفسیر گردد که تأمین کننده نفع و نظر متهم باشد. متهم همانند هر فرد دیگر باید تابع قانون باشد و تفسیر قانون به نفع متهم علی‌رغم احراز نظر قانونگذار که خلاف منافع متهم باشد نقض قانون تلقی می‌شود. به عبارت دیگر نمی‌توان به بهانه رعایت منافع متهم از اعمال قانون امتناع ورزید. نفع متهم تا زمانی مورد احترام است که خلاف نظر قانونگذار نباشد. دلیل تقدم و ارجحیت نظر قانونگذار آن است که از وضع قانون، هدفی را دنبال می‌کند و مجری قانون باید در درجه اول در پی احراز هدف و منظور مزبور باشد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که: چگونه می‌توان به مقصود قانونگذار پی برد؟ «گارو از مؤلفان بزرگ حقوق جزا در ابتدای قرن بیستم معتقد است که قاضی جزایی برای درک مقصود قانونگذار باید به تحلیل منطقی و ادبی متن قانونی بپردازد. حقیقت این است که اصول منطقی و موازین ادبی مشترکاتی هستند که از اسباب مؤثر تفاهم

۱. علی آزمایش، تقریرات درس حقوق کیفری عمومی «دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی»

(دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵).

۲. محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱ (تهران: انتشارات سمت، چاپ نهم، ۱۳۸۴)، ص ۱۲۷.

می‌باشند. در ادبیات حقوق ملی و مذهبی ما یک سلسله قواعد و موازین ادبی و منطقی وجود دارد که رعایت آنها در تنظیم احکام و قوانین مفید و از اسباب استنباط و اجتهاد می‌باشد. منظور قواعد، اصول فقه است. استفاده از قواعد مزبور در استنباط احکام حقوق جزا مشروط بر این است که قانونگذار هنگام تشریح قوانین، آنها را رعایت کند. هرگاه قانونگذار بدانها آگاه نباشد و آنها را به کار نیندد قاضی، بیهوده رنج می‌برد تا از روی قواعد مزبور مقصود قانونگذار را دریابد. در هر حال یکی از موازین منطقی، قیاس است لکن قاضی در مقام تفسیر متون قانون حق ندارد از قیاس استفاده کند؛ قیاس، قوانین جزایی را وسعت می‌بخشد و دایره آزادی‌های فردی را مضیق می‌سازد و به همین جهت ممنوع است»<sup>۱</sup>.

#### ب) تفسیر مضیق

همان‌گونه که گفته شد منظور از تفسیر مضیق، برداشت صحیح از قانون و دریافت معنای صحیح قانون کیفری است. در این معنا مقام قضایی حق ندارد قانون جزایی را با قیاس به موارد غیرمذکور و غیرمنظور مقنن تسری دهد. اعمالی که قانونگذار نظر بر جرم نبودن آنها دارد ولو اینکه از نظر مقام قضایی بسیار قبیح و ناشایست جلوه نمایند نباید داخل در حکم کیفری قرار گیرند. قاضی حق ندارد خود را جایگزین قانونگذار نماید و قانون را به نحوی تفسیر کند که دایره شمول آن توسعه یابد. توسعه دایره شمول قانون، تسری حکم قانون به موارد غیرمنظور مقنن است. لزوم تفسیر مضیق قانون جزایی و ممنوعیت تفسیر موسع آن را می‌توان از آثار اصل قانونی بودن جرم و مجازات تلقی کرد. چون اگر قاضی مجاز به تفسیر موسع باشد حکم قانون را به مواردی که مدنظر مقنن نبوده تسری می‌دهد.

در صورت مبهم بودن قانون، قاعده خاصی برای تفسیر وجود دارد. این نوع تفسیر دست قضا را در تفسیر و گسترش حکم قانون به مواردی که مدنظر قانونگذار نبوده است می‌بندد. قاعده تفسیر مضیق، ما را به تفسیر قانون به نفع

متهم هدایت می‌کند. مبنای این تفسیر، رفتار ملایم با متهم است و به همین اعتبار قاعده «نرم» نامیده می‌شود.<sup>۱</sup> طبق قاعده تفسیر مضیق قوانین جزایی، قلمرو قوانین جزایی باید به نفع متهم مورد تفسیر قرار گیرند. بنا بر این قاعده، هرچند اصطلاحات مربوط به ممنوعیت باید به نحو مضیق تفسیر شوند، ولی قاعده مزبور در مورد دفاعیات اعمال نمی‌شود و در این باره تفسیر به نفع متهم مرجح است. به این ترتیب، اثر این تفسیر آن خواهد بود که هرگاه دو تفسیر از قانون وجود داشته باشد که نتیجه یکی از آنها جرم بودن عمل و نتیجه تفسیر دوم، جرم نبودن عمل باشد باید جرم نبودن عمل را مرجح دانست.

#### ج) تفسیر به نفع متهم

اگر مقام قضایی نتواند از توجه به مشروح مذاکرات مجلس و سابقه قانونگذاری و نیز فلسفه وضع قانون و رویه قضایی منظور قانونگذار را احراز کند می‌تواند در صورت تردید در شمول یا عدم شمول حکم نسبت به عملی که از متهم سر زده است قانون را به نفع متهم، تفسیر و عمل را به استناد اصل «باحه» و «برائت» به نفع متهم تفسیر کند. به این ترتیب، هرگاه در جرم بودن یا نبودن عملی و نیز مجرم بودن یا نبودن متهم تردید حاصل شود باید تردید را به نفع متهم تعبیر نمود. قانونگذار در ماده ۱۲۰ ق. م. ا. به نوعی به لزوم تفسیر به نفع متهم در مقام تردید، تصریح و مقرر داشته: «هرگاه وقوع جرم یا برخی از شرایط آن و یا هریک از شرایط مسئولیت کیفری مورد شبهه یا تردید قرار گیرد و دلیلی بر نفی آن یافت نشود حسب مورد جرم یا شرط مذکور ثابت نمی‌شود». بنابراین، موارد تردید را می‌توان به شرح زیر مورد توجه قرار داد:

۱. هرگاه در وقوع یا عدم وقوع جرم تردید باشد.
۲. هرگاه در مورد وجود یا عدم وجود برخی از شرایط جرم تردید باشد.
۳. هرگاه هریک از شرایط مسئولیت کیفری مورد تردید باشد و دلیلی بر نفی آن (تردید) یافت نشود جرم یا مسئولیت کیفری ثابت نمی‌شود. پس، از نظر

1. Paul H. Robinson & Michael T. Cahill, *Criminal Law*, Wolters Kluwer Law & Business, 2012, p. 66.

۱. محمد باهری، *حقوق جزای عمومی* (تهران: چاپخانه برادران علمی، ۱۳۴۰)، ص ۱۳۱.

قانونگذار در صورت وجود تردید در تحقق یا عدم تحقق جرم یا مسئولیت کیفری و عدم وجود دلیل بر نفی تردید، با تفسیر تردید به نفع متهم جرم یا مسئولیت کیفری اثبات نمی‌شود و با این کیفیت «مرجع ضمیر «آن» در عبارت قسمت پایانی ماده «دلیلی بر نفی آن یافت نشود» تردید است و نه وقوع جرم یا شرایط آن و یا شرایط مسئولیت کیفری»<sup>۱</sup>.

نکته دیگری که در این رأی مورد توجه قرار گرفته است تقیید حکم، نسبت به مباشر و خارج دانستن معاون از شمول حکم ممنوعیت تخفیف می‌باشد. این استنباط دادگاه، درست و وفق موازین است چون اصل بر جواز تخفیف است و هر جا که نظر مقنن بر ممنوعیت باشد به آن تصریح می‌کند.

نتیجه آنکه به نظر می‌رسد در فروضی که قانونگذار عملی را در حکم عمل دیگر قرار می‌دهد صرفاً نمی‌توان از احاله مجازات عمل سخن گفت بلکه کلیه احکام عمل اصلی بر عمل دوم هم مترتب خواهد بود. این ایراد بر قانونگذار وارد است که با ابهام‌گویی عملاً مشکل ایجاد می‌کند. قانونگذار می‌تواند به جای احاله مجازات، مجازات مورد نظر خود را در قانون بنویسد و یا در فرضی که عملی را در حکم عمل دیگر می‌داند می‌تواند تصریح نماید که کلیه آثار و احکام عمل اصلی بر عمل دوم هم مترتب خواهد بود. چنین اقدامی به جلوگیری از تفاسیر متفاوت که بعضاً می‌تواند باعث تضییع حقوق افراد شود کمک نماید. در مورد تخفیف در مجازات کلاهبرداری در فرض گذشت شاکی در مرحله بعد از صدور حکم استناد به رأی وحدت‌رویه شماره ۵۲- ۱/ ۱۱ / ۱۳۶۳ نیز به این دلیل فاقد وجاهت است که تاریخ صدور رأی وحدت‌رویه مزبور مقدم بر تاریخ رأی وحدت‌رویه شماره ۶۲۸-۱۳۷۷/۶/۳۱ است، مضاف بر اینکه وقتی قانونگذار نظر به ممنوعیت تخفیف می‌دهد میان مراحل زمانی مختلف رسیدگی و صدور حکم و اجرای آن فرقی نخواهد بود.

در این مورد توجه به نکات زیر لازم است:

۱. در مقام رفع ابهام از قانون، به‌منظور احراز نظر مقنن ابتدا باید به تفسیر رجوع نمود، سپس به تفسیر مضیق و بعد از آن به تفسیر به نفع متهم. برخی به‌غلط

چنین تصور کرده‌اند که در صورت ابهام قانون، قانون باید به نفع متهم تفسیر شود؛ درحالی‌که نظر مقنن بر همه انواع تفاسیر دیگر مقدم است حتی اگر به ضرر متهم باشد. ۲. ممکن است با وحدت ملاک به رأی وحدت‌رویه شماره ۵۲-۱۳۶۳/۱۱/۱

استناد و چنین استنباط شود که امکان تخفیف در مجازات کلاهبرداری و همین طور در جرایم در حکم کلاهبرداری وجود دارد، ولی مسئله این است که نمی‌توان چنین استنباطی نمود، زیرا رأی مزبور صرف‌نظر از اینکه ناظر به مرحله بعد از صدور حکم است، قبل از رأی وحدت‌رویه شماره ۵۲۰ صادر شده و به نظر می‌رسد در وضعیت فعلی حتی در مرحله بعد از صدور حکم هم قابلیت استناد ندارد و به علت مغایرت با قانون از درجه اعتبار خارج است.

